

پس از انتشار مطلبی از آقای رضایی در باره اسلام و نظام کیفری یکی از خوانندگان سایت انتقادات را مطرح کرد که آقای رضایی هم کوشیده اند با توضیح بیشتر رفع ابهام کنند. به نظر من دیدگاههای نظری برای دفاع از خود لازم است از مرحله کلیات و انتزاع سر بیا گذر کرده و در مقام تجربی توضیح دهند که اگر چیزی را نمی پسندند چه چیزی را در عمل جایگزین آن می کنند.

در باره اسلام و نظام کیفری؛ توضیحات بیشتر

دکتر حسن رضایی

درآمد

پس از نشر مقاله اول در باره نسبت اسلام و نظام کیفری، برخی از خوانندگان سایت انتقادات و پرسش هایی را مطرح کرده و خواسته اند با ذکر مثال و به روش مقایسه ای توضیحات و تبیین های کاملتری نسبت به مدعای اصلی مقاله که ترجیح دیدگاه سوم است (=اسلام به مثابه بیان آزادی و تکمیل کرامت و حقوق انسان با اصل راهنمای موازنه منقح یعنی خشونت زدایی از پندار، گفتار و کردار) ارائه شود.

پرسش ها به طور خلاصه بدین فرارند: آیامی شود با گذر از توضیحات کلی واضح تر از پارادایم مطلوب و ابعاد عینی آن سخن بگویید؟ چرا نظام های کیفری در غرب با اندیشه راهنمای مبتنی بر فلسفه لیبرالیسم و اصالت سرمایه داری را ناهماهنگ و گاه مغایر با حقوق و کرامت انسان، حیوان و طبیعت می دانید؟ و چرا این نظام ها نمی توانند همچون نظام معنوی پیشنهادی در مقاله به اندازه کافی التیام بخش رنج ها و آسیب های قربانیان بزه و جبران گر و احیاگر روابط مخدوش شده در جامعه باشند؟ تفاوت های عملی این دو نظام در چیست؟

در ادامه مایلیم درباره پرسش ها و انتقادات بالا با توجه به فضا و مجال فشرده و محدودی که به مقتضای مطالب منتشره در اینترنت آن هم به عنوان میهمان در اختیار دارم نکاتی را عرض کنم. اما پیش از هر چیز از توجه انتقادی و دقیق خوانندگان سایت ارزنده آینده و به ویژه جناب مزدک به نوشته نظام کیفری و اسلام که این امکان را پدید آورد تا بحث با شفافیت بیشتری مطرح شود سپاسگزارم. خوانندگان محترم اگر مایل باشند می توانند با ایمیل مفصلتر با آنها در ارتباط باشیم. ایمیل من در سایت زیر قابل دسترسی است:

<http://rezaei.typepad.com>

اینجانب در گذشته دو مقاله دیگر هم در همین راستا به صورت مطالعه موردی و به منظور تطبیق این رویکرد با واقعیات خارجی منتشر کرده ام که خوشبختانه هر دو در نشانی های زیر قابل دسترسی هستند؛ ۱. مقاله حق زیستن یا مردن؛ نگاهی انتقادی به موضعگیری های گروه های لیبرال و مذهبی غرب در جریان مرگ تری

شایبو، <http://news.gooya.com/society/archives/026200.php>

۲. مقاله زندانی شدن و اعتصاب غذای اگبر گنجی <http://www.ganji-berlin.de/ganji-situation.htm>

توضیحات

۱. در نظام عدالت کیفری به یک امر واقع (Fact) - در این جا کیفر زندان برای نمونه - بر دو اصل یا به تعبیری دو رویکرد کلی و یک رویکرد التقاطی می توان تکیه کرد: الف - بر اصل ثنویت؛ ب - بر اصل موازنه عدمی. ج - بر اصل التقاط میان زور که ناشی از ثنویت گرای است و اصل حقوق مداری. به عنوان یک ناظر خارجی می توان گفت غالب نظامهای جزایی فعلی دنیا نه منحصرأ بر زور مطلق استوارند و نه حق محور به تمام معنا. در واقعیت خارجی هر چه یک نظام بیشتر بر اصل ثنویت بچرخد در نظام جرایم و مجازاتهای خشن تر، تبعیض آمیز تر و سرکوبگرانه تر ظاهر می شود و بر عکس هر چه بیشتر بر اساس موازنه عدمی (=نهی سلطه گری و سلطه ورزی) تنظیم و مدیریت شود انسانی تر و معنوی تر می شود. در دنیای امروز به ویژه هر چه نظام سلطه گراتر و سرمایه محور تر باشد رابطه ی زندانی و دستگاه عدالت به گونه ای تنظیم می شود که در یک محور، دولت یا هر گونه رژیم جزایی به مثابه قدرت فائده قرار می گیرد و در محور دیگر، انسان زندانی ای که دستگاه عدالت بنا دارد او را مجازات کند. بر این اصل، عدالت کیفری یک دوئل و مبارزه طلبی است که در آن یکی از دو طرف می باید تسلیم شود. برای روشنایی بیشتر به جریان محاکمات دادگاه های افراد پولدار و سرمایه داران بزرگی چون چوون. ا. جی سیمپسون در آمریکا توجه شود که این قدرت سرمایه ا. جی سیمپسون ستاره فوتبال آمریکا است که با تحریک مطبوعات و جلب نظر و عواطف افکار عمومی و دادن پول هنگفت به ده ها وکیل مدافع بر دستگاه عدالت غلبه می کند ولی برعکس در نمونه صدها تن از زندانیان گوانتانامو این دولت است که بر فرد ضعیف غلبه می کند. و در داخل هم به نمونه روند محاکمه و زندان کسانی چون آقای گنجی و امیرانتظام در مقایسه به حکم زندان فلان مجرم بزرگ اقتصادی توجه شود. چون دولت غیر حقوق مدار یا سرمایه دار پذیرفته است که اگر تسلیم شود شیوازه کارش به هم می ریزد پس آقای گنجی و زندانی در گوانتانامو می باید تسلیم شود. بنا بر این منطق، نه تنها آقای گنجی و فلان مظنون به تروریسم در آمریکا و یا انگلیس یا حتی آلمان بلکه تمامی جامعه می باید آویزه گوش کنند که همواره آنها هستند که باید در برابر قدرت دولت تسلیم باشند. و چنین تسلیمی به قدرت حاکم، آئین خشونت است، نه حقوق انسان. دولت در این دیدگاه دولتی هابزی است که فرض انسان شناختی آن این است که انسان باید کنترل شود زیرا ذاتاً شرور و خشن است.

اما بر اصل موازنه عدمی، دیگر دو محوری در کار نیست، دو طرفی که یکی از دو طرف باید شکست خورده و زبون گردد، در کار نیست بلکه حقوق انسان و خشونت زدایی در کار است. احقاق حق و آزاد شدن متجاوز به حق، از زور باوری و زور گوئی، در کار است. کسی شکست نمی خورد، حق پیروز می شود و دو طرف، خویشان را انسانهای حقوقمند و با کرامت، باز می یابند. بر این اصل، دفاع از حق برای هیچکس امکان استفاده سیاسی و غیر آن را باقی نمی گذارد. زیرا استفاده از حق برای هدف ناسازگار با حق، مشت استفاده کننده را نزد همگان باز می کند. بر این اصل، دستگاه عدالت بدون این که در نظر بگیرد متهم ایرانی است یا آمریکایی، معتقد به دولت مطلقه هست یا نیست و پولدار است یا بی پول به دفاع از حقوق او و جامعه در یک مجموعه به هم پیوسته بر می خیزد.

۲. در یک نظام حقوق محور جرم عبارت است از شکستن یک یا چند رابطه حقوقی که به نقض یکی یا چند حق از حقوق انسان، حیوان و طبیعت می انجامد. در پارادایمی که در مقاله مطرح کرده ام می شود از آن این گونه هم تعبیر کرد؛ غافل شدن از حقوق و کرامت خویشتن و آسیب زدن به حقوق و کرامت دیگری که در تعبیر قرآن می توان از آن به بنده زور شدن نیز یاد کرد. بدیهی است بنده زور هر چه قدرت (= زور) اقتضا کند، انجام می دهد و تن و روان او در این روند سیر نزولی و کاهنده می یابد.

ما برای مقایسه و نقد منسجم همواره نیازمند داشتن نمونه ایدآل هستیم. مقاله در پی ارائه دورنمایی از یک نظام حقوق کیفری ایدآل در شرایط یک جامعه معنوی اسلامی بود. این چنین نظامی به گونه ای طراحی شده است که تمامی اصول راهنمای (Guiding Principles) آن در انسجام و بلکه توحید با گفتمان آزادی اند

و قانونگذار کیفری و دستگاه عدالت کیفری و قاضی در سیاست جنایی تقنینی و قضاوت و تشخیص جرم و تعیین مجرم و مجازات از آنها پیروی می کند. حال با در نظر داشتن این وضعیت ایدآلی از دید من می توانیم برداشت های زیر را از وضعیت موجود نظام های عدالت کیفری در ایران و غرب داشته باشیم:

۱-۲. نظام جزائی موجود در ایران امروز و نظام جزائی « مدرن » در غرب سرمایه داری هر کدام به تناسب مشکلات بنیادین خود را دارند و نظام حقوقی که بر اساس اسلام به عنوان بیان و زبان آزادی پیشنهاد می شود، خوب و به مرور زمان و انباشت تجربه ها قابلیت تکامل به بهترین را دارد. زیرا هیچیک از آن دو نظام اولی، نه واجد تمامی اصول آزادی هستند و نه تعریفهای شفاف از این اصول بدست می دهند. در مورد اولی که وضعیت ایران امروز باشد که به نظر نیاز به توضیح نیست، ولی برای آن که در باره نظام های غرب شفاف تر سخن گفته باشم شما را به قانونگذاری های کیفری در آلمان، انگلستان، کانادا و آمریکا در باره مسایل امنیتی به ویژه اعمالی که به آنها اعمال تروریستی و یا ضد امنیتی با تعمیم های بسیار اطلاق می شود ارجاع می دهم. تقابل حق آزادی و حق امنیت محور این قانونگذاری هاست و با کمی تسامح می توان گفت تمامیت نظام های عدالت کیفری در غرب تحت تاثیر این الگوی ثنویت گرای تضاد انگیز (=یا آزادی یا امنیت) است که در آن همواره آزادی به ویژه اگر متعلق آن "دیگران" (خارجی ها و مهاجران یا طبقات پرچسب خورده ای همچون بزهکاران و...) باشند فدای امنیت می شود. در تمام این شرایط تقابلی نیز به خصوص از ۱۱ سپتامبر ما شاهد نقض آشکار حقوق انسان هستیم. در ادبیات حقوقی آلمان از چند سال پیش به این سواز شکل گیری یک نظام جزایی موازی به نام حقوق جزای دشمن محور (Feindstrafrecht) در برابر حقوق جزای شهروند محور (Bürgerstrafrecht) در درون نظام کنونی سخن می رانند.

۲-۲. در نتیجه می توان گفت در آن دو نظام، قضاوت و مجازات برقرار کردن تعادل "قوا" است: مجرم تعادل را برهم زده و به میزان زوری که در تخریب دیگری بکار برده است، می باید به عنوان مجازات تنبیه شود. حال اینکه همان طور که در نکته نخست آوردم در نظام سوم، نظام آلترناتیو، کیفر برای آزاد کردن انسانها از روابط قوا و کاهش دادن نقش زور در تنظیم رابطه ها است.

۳-۲. باز در مقایسه می توان گفت در دو نظام اول، دستگاه قضائی در خدمت خشونت زدائی نیست، بلکه در خدمت حفظ تعادل قوا است، و از آنجا که چنین کاری محال است زیرا روابط قوا در ذات خود مبتنی بر وجود قوی و ضعیف است و تا آنها پدید نیامده اند خود معنا ندارد، در جامعه های ما و نیز در جامعه های مدرن، آسیب ها و نابسامانی های اجتماعی رو به افزایش است. مسابقه ای که هم اکنون در عرصه نظام های عدالت جزایی بیش از هر چیز دیگری به چشم می خورد مسابقه میان پیدایش جرائم یا به اصطلاح سیاست دانان کیفری مساله تورم کیفری و جرم انگاری های روزمره و تصویب و تشدید دایمی قوانین برای مجازات مجرمان به ویژه هر قدر جنبه مالی و سرمایه ای آن بیشتر باشد همچون انواع جرایم مالی و باتکی و بورسی و بیمه ای است. اینگونه جرایم از سوئی هر روز قطر قوانین جزایی را بیشتر می کنند و از سوی دیگر یک رشته از جرائم به ویژه اگر جنبه روحی و جنسی و خانوادگی داشته باشد از فهرست ارزشهای مورد حمایت حقوق جزا خارج می شوند. با این توضیح باید بگوییم هر چند کاربرد صفت "ناخرسند کننده و غیر التیام بخش" که مورد انتقاد جناب مزدک قرار گرفته است بیانگر همه ابعاد نارسائی دو نظام اول نیست اما چون بنایم بر این بود در ارزیابی و مقایسه تا ممکن است ممسک باشم از صفت های دیگری چون ناقص و نامربوط استفاده نکردم. بنا بر سه تفاوت بالا، در نظامی که در مقاله پیشنهاد می شود مجازات نمی باید روند تدنی و سقوط روحی و معنوی را تسریع و تشدید کند، به عکس می باید مجرم را از بندگی زور آزاد کند و او را آگاه بر کرامت و حقوق ذاتی و عامل به آنها بگرداند. از این رو، در متون دینی آمده است مجرم اگر مجازات را عبادت تلقی کند و خود داوطلبانه آن را بخواهد بیانگر بیرون رفتن از غفلت از کرامت و حقوق خویش و وظیفه اش در دفاع از حقوق دیگران است و بنا بر این، نشانه پرهیزگاری و تقرب به خدا و آموزش اوست.

۳. پس در این پارادایم که مجازات برای آن است تا مرتکب جرم حقوق و آزادی خود را به یاد آورد و بتواند از آن به بعد به آنها عمل کند، خود مجازات نمی تواند دست آویز نادیده گرفتن حقوق و کرامت ذاتی شخص مرتکب شود. به همین دلیل مجازاتهایی که مطابق درک عمومی امروزی مغایر کرامت ذاتی انسان هستند که در دنیای امروز مصادق آنها مجازاتهای قطع اعضا، شلاق و اعدام و حتی حبس ابد در بسیاری جوامع مدرن هستند، در چارچوب این پارادایم نمی گنجند.

۴. برای تعیین و اجرای مجازات نیازمند به یک نظام دادرسی عادلانه هستیم که مطابق آن تمام روند دادرسی و تشخیص جرم و تعیین و اجرای مجازات می باید تابع اصول حقوق بشر و قواعد پیشرفته محاکمه عادلانه که خوشبختانه امروزه همگی با جزئیات توسط سازمان ملل تدوین و اعلام شده اند، باشد. در جریان دادرسی ایده آلی که مورد نظر این مقاله است باید برای مجرم "آشکار" شود قضاوت بر میزان حق و عدالت انجام گرفته است و مجازات در جهت آزادی او از چرخه زور و خشونت است. در این پارادایم اصل اولی که قضاوت کیفری بر آن استوار است رفع خصومت و تضاد از راه دادن حق به حق دار و تبدیل روابط خصمانه به روابط دوستانه و مبتنی بر صلح است (Conflict Resolution Peace building and). اصل علنیت دادرسی های کیفری و اصل برائت و اصل عدم تبعیض در برابر قانون- قوانینی که ترجمان کرامت و حقوق معنوی و مادی انسان و حقوق جمعی انسانها می باشند و نه متوجه روابط قوا در جامعه- بر این اساس استوارند. به تعبیر قرآن حکمی که مایه اختلاف و نزاع بگردد از خدا صادر نمی شود و خداوند قرآن را فرستاده است تا رفع اختلاف کند (نحل ۷۸) و آنها که زیر بار عدالتی نمی روند که خصومت را به دوستی بدل می سازد منافقان اند (نور ۵۱/۴۸).

۵. باز برای شفافیت بیشتر اجازه بدهید کمی دقیق تر شویم. منظورم از « راه حل خرسند کننده و التیام بخش » در مقاله آن راه حلی است که ۳ ویژگی را حتی الامکان با هم داشته باشد: الف) تا آنجا که در این دنیا ممکن است جبران کننده، ترمیم بخش و اصلاحگر (Reformative & Restituting, Restorative) آسیب های مادی و معنوی وارده بر قربانیان بزه باشد. در وهله اول جبران کننده نسبت به قربانیان مستقیم جرم (شخص بزه دیده) و سپس در طول آن، خانواده، گروه و اجتماعی که قربانی عضو از آنهاست و با آنها "مربوط" است. نیاز به تاکید نیست که در این پارادایم جبران به ترمیم است نه به حذف و تخریب. ب) راه بازگشت به زندگی طبیعی را برای قربانی آسان کند و به او مهلت اصلاح شدن بدهد. پس اعدام در این منظر مردود است. ج) مرتکب جرم را هم به یاد حقوق و کرامت و آزادی فراموش شده خودش و قربانی بیندازد. باز به سخن قرآن این راه حل باید از رنج ها و شقاوت ها بکاهد، نه این که به بیدار کردن حس انتقام و کینه و گسترش نابسامانی ها و آسیب ها کمک کند. (طه ۲۶-۳۰) بر این اساس مجازاتی که با اجرائش نقض غیر قابل جبرانی به وجود می آید برخلاف اصل جبران و ترمیم است. مثلاً اگر حکم زندان داده می شود زندان به گونه ای طراحی و اجرا شود که نه تنها فرد محکوم دچار تحقیر و تزدیل و در نتیجه کشیده شدن به سوی خشونت و تشدید حالت انتقام گیری در او نسبت به فرد و جامعه ی تحمیل گر کیفر نشود بلکه هر لحظه آن یادآور حقوق و آزادی و کرامت خودش و قربانیان جرم باشد به گونه ای که هرگاه از زندان خارج شد چنان اصلاح شده باشد که نه تنها مجدداً مرتکب جرم نشود بلکه تلاش کند با انواع شیوه های جبرانی و التیام بخش همچون حقیقت گویی در باره ابعاد واقعی جرمی که خود بهتر از همه می داند چه بوده است (زیرا چه بسا بسیاری از آنها چون دارای ادله قانونی نبوده است مورد توجه دستگاه عدالت کیفری واقع نشده است)، یا طلب صادقانه و آشکار پوزش و بخشش و ابراز توبه، یا اقرار در جمع به آسیب هایی که از طریق ارتکاب جرم بر قربانیان وارد شده است و انجام خدمات عام المنفعه اجتماعی و نظایر آن گذشته را جبران کند. در این پارادایم این "وظیفه" جامعه هم است که به یاری و همدردی با قربانی جرم برخیزد که متون دینی اسلامی سرشار از این گونه رهنمودهاست و در قرآن تعبیر کمک به مستضعف است که تکرار شده است. و بالاتر از آن در قرآن این

از مصادیق جهاد شمرده می شود. قرآن آن چنان در این جا مترقیانه راه حل می دهد که در شرایطی به قربانی و جامعه توصیه می کند برای این که قربانی بتواند مورد ترمیم قرار گیرد دست به مهاجرت بزند و جای دیگری اقامت ورزد. (نسا ۹۸-۹۷) من به تجربه شک ندارم وقتی در مباحث حقوق جزای تطبیقی از چنین راه حل های قرآنی یاد می شود چون افقی دیگر را می گشاید برای پژوهشگران غربی امری بدیع و باورنکردنی است. به نظر من این راه حل ها تنها از یک نظام جزایی معنوی که در آن خدا وجود دارد و آموزش و عفو و رحمت و توکل و صبر و هجرت و ثواب و عقاب در تریب و تلازم کامل با عدالت دنیوی تعریف می شوند و حق و وظیفه همزمان و یک ریشه اند و احکامش به اصطلاح اصولیان عام استغراقی است و شامل تک تک انسانها هم به عنوان فرد و هم جمع می شود، ساخته است تا یک حقوق جزای مبتنی بر لیبرالیسم که بدون اصل گرفتن تکلیف ستون پایه آن تصمیم و اراده "فرد" است و در صحنه زندگی جمعی راه حلی برای توحید حق فرد و جمع و انسان و طبیعت نمی دهد. دوباره به مثال بالا در باره تقابل آزادی و امنیت یا مثالهای دیگری همچون بحث قتل از سر ترحم یا سقط جنین و حقوق طبیعت در تضاد با توسعه و یا همین بحث کمک به مصدومان جاده ای و نحوه قانونگذاری کیفری در باره کسانی که کمک نمی کنند و رد می شوند و ... که همگی از بفرنج های کماکان موجود در درون نظام های جزایی شکل گرفته در چارچوب لیبرالیسم غربی است ارجاع می دهم.

۶. حال با توجه به این که در نظام های مدرن غربی زندان و جزای نقدی ای که به دولت پرداخت می شود اصلی ترین ابزارهای دستگاه عدالت هستند شما بیاید و این نشانه های جبرانی و التیام بخش را بگذارید جلوی مجریان عدالت کیفری در غرب و ببینید چه ارزیابی از نتیجه کار خودشان دارند. هرگاه بر آن باشیم که مجازات نباید با کرامت انسان ناسازگار باشد و کرامت را بر خورداری از آزادی و حقوق بدانیم، زندان به عنوان مجازات سالب آزادی بدترین نوع مجازات می شود. مگر این که زندان محلی بگردد برای رفع نواقص مجرم به قصد این که بر کرامت و حقوق خویش شعور بجوید و زندگی را بکار انداختن استعدادها و برخورداری از حقوق ذاتی بگرداند. اما متأسفانه در حال حاضر، در نظامهای حقوقی مدرن مجازاتها هنوز تلافی جویانه و تحقیر آمیز هستند. در غرب، چون از آزادی همان تعریف معمول است که لیبرالیسم بدست می دهد (= آزادی من تا آنجا که محدود آزادی توست) مجرم مجازات را مابه عوض جرمی تلقی می کند که کرده است و وقتی مدت مجازات بسر می رسد، می گوید با جامعه بی حساب شده ام (= روابط قوا). توسعه نا بسامانی ها و آسیبهای اجتماعی و خشونت در جامعه ها گویای آنند که مجازاتها مؤثر نبوده اند. شاید مستحضر باشید دست کم از ۳ دهه پیش تا الان با داده های تجربی فراوان رویکرد کیفردهی و اصلاح و درمان در شرایط کنونی زندان (زندان هم که می گویم منظورم زندان در آلمان و کشورهای اروپایی است که بالاترین استانداردهای حقوق بشری اداره می شوند نه در ایران یا پاکستان) به نتیجه نرسیده است و بسیاری از آن به شکست عدالت کیفری یاد می کنند. مدارک و اسناد برای نشان دادن عمق ضررهای فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، این سیاست ها زیاد است.

یک مثال: در همین آلمان ۳ هفته پیش دادستان شهر اشتوتگارت مجبور شد مطابق قانون جزای آلمان یکی از تروریستهای معروف شبکه تروریستی معروف به ارتش سرخ (RTF) به نام بریگیته منهوپت (Brigitte Mohnhaupt) را پس از گذراندن ۲۴ سال زندان به خاطر مباشرت در قتل عمدی درجه یک ۵ تن از جمله دادستان کل آلمان، رییس سندیکای کارگری و رییس درسدر بانک و معاونت در ۳ قتل دیگر آزاد کند در حالی که به استناد گزارشهای زندان او از بابت این کارهایش اظهار ندامت و طلب عفو نکرده و موقعی هم که به او پیشنهاد درخواست عفو از رییس جمهور آلمان داده بودند او رد کرده بود. او آزاد شد و رسماً هم در حکم دادگاه عالی اشتوتگارت اعلام شد که آنها صرفاً به حکم قانون او را بایستی پس از گذراندن این مدت تحت مراقبت برای ۵ سال آزاد کنند ولی او نه درخواست عفو کرده و نه اظهار پشیمانی در برابر جامعه و خانواده های قربانیان.

۷. بالاخره ناگفته نماند در پاسخ به ناتوانی عدالت کیفری سکولار در پاسخگویی خرسند کننده به این بحرانیات الان بیش از یک دهه است به تشویق نهادهای کلیسایی و اندیشمندان جزایی دینداری چون هوارد زهر و فان نس و جان برایت وایت نهضتی به عنوان عدالت ترمیمی یا احیاگرانه در غرب شروع شده است که امیدوار است بتواند این نقص اساسی را جبران کند. این مدل از عدالت، یعنی عدالت ترمیمی، اگر چه سابقه دینی درازی دارد اما برای حقوقدانان مدرن وقتی بیشتر جلب توجه کرد که برای اولین بار تحت تاثیر مطالعه سنت های ترمیمی در میان اقوام بدوی مناطقی از استرالیا و نیوزلند معلوم شد می توان از این سنتها در دادگستری مدرن هم با "رعایت اصول حقوق بشر" بهره گرفت و آنها را به عنوان جایگزین های زندان و دیگر مجازاتهای سرکوبگر اجرا کرد. این مدل از عدالت هم اکنون در سطح جهانی مورد توجه بسیاری قرار گرفته است و در بسیاری از کشورها کم کم قانونگذاری شده است.

اما پرسش جدی برای مسلمانان معنویت خواه این است که اگر مسیحیت با این پیشینه ی پر از خشونت اش می خواهد چنین نقش معنوی را در تکامل عدالت کیفری اجرا کند چرا اسلام در برداشتهای توحیدی از آن با کمک سنت های لطیف عرفان ایرانی از عهده این مسئولیت برنیاید؟ صاحب «کشف الاسرار و عده الابرار» (ج ۸، ص ۵۳۱) ابوالفضل رشید الدین میبیدی نمونه لطیفی را از این تجربه ها در عرفان ایرانی می آورد. وی نقل می کند که: «بویزد بسطامی قدس الله روحه در راهی می رفت، آواز جمعی به گوش وی رسید، خواست که آن حال بازداند، فرارسید کودکی دید در لژن سیاه افتاده و خلقی به نظاره ایستاده، همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه ای در دوید و خود رامیان لژن افکند و آن کودک را برگرفت و برفت. بویزد، چون آن بدیدد و قش خوش گشت؛ نعره ای بزد ایستاده و می گفت: شفقت بیامد آرایش ببرد، محبت بیامد معصیت ببرد، عنایت بیامد جنایت ببرد.»

باز با همه این توضیحاتی که داده شد باید هنوز اقرار کرد دیدگاه سوم که به آن "عدالت کیفری در گفتمان اسلام آزادی" می توان نام نهاد یک آرمان است. این یک طرح ایدآل آلترناتیو است که گرچه از نیم قرن اخیر به این سو به صورت جزئی در نظام های مبتنی بر حقوق بشر در غرب مورد قانونگذاری و اجرا واقع شده است (کشورهای مسلمان که وضعیتش معلوم است!) اما متأسفانه هنوز امکان رشد و ظهور تمام عیار نیافته است. و از آنجا که تا موقع تجربه نرسیده است نمی توان ابعاد دقیق یک پارادایم را دید و از جزئیات آن خبر داد پس ناچاریم به توضیحات کلی بپردازیم. با وجودی که غرب امکانات مادی برای تحقق چنین آرمانی را داراست شاید بتوان نتیجه گرفت این کاستی ها از بیان های دینی - یعنی امکانات معنوی جامعه - در غرب است که توان این باری رسانی را ندارند. به یک تعبیر می توان گفت عدالت کیفری تنها وقتی که در بطن یک فرهنگ معنوی و عرفانی رشد می کند تکامل می یابد. انقلاب ۱۳۵۷ در ایران به تعبیر فوکو چنین آرمانی در سر داشت: وارد کردن دنیا به عصر سیاست معنوی. امیدی که در عمل محترم شمرده نشد. و در پایان به این امید که ما ایرانی ها بتوانیم از این گذرگاه تاریخی بس دشوار هم به سلامت گذر کنیم اجازه دهید سختم را با این عبارت زیبای شادروان دکتر شریعتی تمام کنم که می گوید: "عرفان، برابری و آزادی پازل ناتمامی است که هیچگاه کامل نخواهد شد اما در عین حال چشم اندازی است در برابر نسل ما"